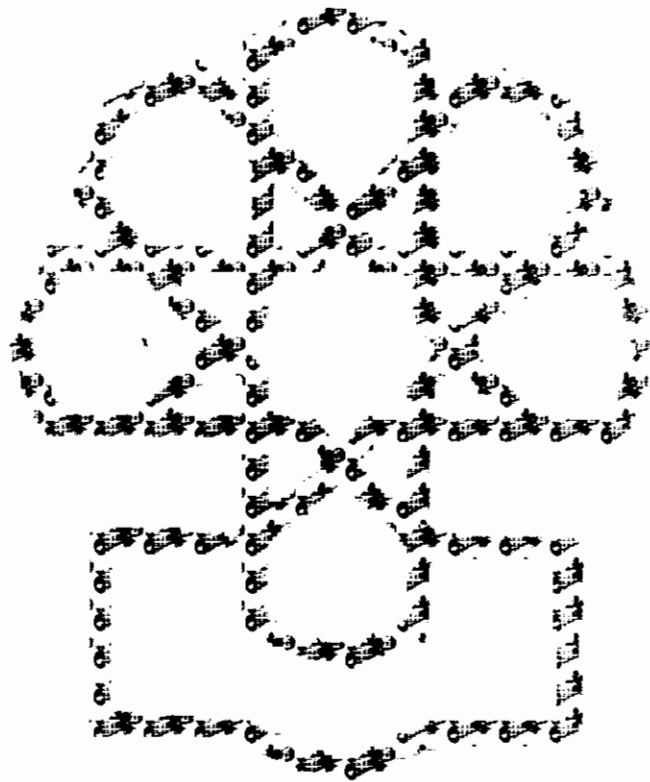




آزاد سازی، جهانی سازی و توزیع درآمد



معاونت پژوهشی

اردیبهشت ۱۳۷۹

برگردان: دکتر محمدجواد ایروانی

این گزارش، ترجمه مقاله Liberalization, Globalization and InCome Distribution

نوشته Giovanni Andrea Cornia است.

کد گزارش: ۴۱۰۵۵۶۲

بسمه تعالی

آزاد سازی، جهانی سازی و توزیع درآمد*

کد گزارش: ۴۱۰۵۵۶۲

فهرست مطالب

۲	پیشگفتار
۲	سخن سپاس
۲	خلاصه
۳	مقدمه مترجم
۴	مقدمه
۷	فصل اول: روندهای توزیع درآمد در گذشته و حال
۷	کشورهای عضو سازمان همکاریهای اقتصادی و توسعه (OECD)
۸	اقتصادهای در حال گذار اروپا
۸	چین
۹	امریکای لاتین
۹	جنوب صحرای افریقا
۱۰	جمع بندی و نتیجه گیری
۱۳	فصل دوم: تشریح علل افزایش اخیر در روند نابرابری: علل ساختاری دیرین
۱۴	فصل سوم: تبیین علل افزایش نابرابری در برهه های اخیر: تغییر و تحول در خط مشی ها
۱۵	فرایند تثبیت و اصلاح ساختاری
۱۶	جهانی کردن اقتصاد و آزادسازی تجارت
۱۷	سیاست گذاری نرخ بهره، آزادسازی مالی و افزایش رانتهای مالی
۱۸	خصوصی سازی و توزیع داراییهای صنعتی
۱۸	تغییر و دگرگونی در نهادهای بازار کار
۱۹	تغییر و دگرگونی در نظامهای مالیات و انتقال: تضعیف نقش دولت در فرایند باز توزیع (توزیع مجدد)
۲۰	فصل چهارم: نابرابری، رشد و کاهش فقر
۲۱	فصل پنجم: جمع بندی و نتیجه گیری
۲۲	فهرست منابع و مآخذ

* برگردان: دکتر محمد جواد ایروانی

این گزارش، ترجمه مقاله

Liberalization, Globalization and
Income Distribution

نوشته Giovanni Andrea Cornia است

این مطالعه در قالب پروژه UNU/WIDER «افزایش نابرابری در آمد و کاهش فقر: آیا آنها سازگار هستند؟» که توسط جیووانی آندریا کورنیا رئیس نهاد جهانی تحقیقات اقتصاد توسعه وابسته به دانشگاه سازمان ملل هدایت می شود ارائه شده است. نهاد جهانی تحقیقات توسعه وابسته به دانشگاه سازمان ملل از دولت سوئد (مؤسسه توسعه همکاری های بین المللی سوئد- ida) به خاطر حمایت مالی از این پروژه قدردانی می کند.

«نهاد جهانی تحقیقات اقتصاد توسعه» توسط دانشگاه سازمان ملل بعنوان اولین مرکز تحقیقات و آموزش در هلستینکی فنلاند در سال ۱۹۸۵ تأسیس و آغاز بکار نمود. هدف این نهاد بعهده گرفتن تحقیقات کاربردی و تجزیه و تحلیل تأثیر سیاست های مربوط به تغییرات ساختاری روی اقتصادهای در حال توسعه و در حال گذار می باشد و بمنظور فراهم آوردن بستری برای دفاع از سیاست هائی که به استحکام، رشد برابر و نیز بلحاظ محیط زیست پایدار، منجر می شوند و همچنین برای افزایش ظرفیت و استحکام و آموزش در زمینه سیاست سازی های اقتصادی و اجتماعی تحقیق و تلاش می نماید.

این تحقیقات بوسیله محققین مرکز و عالمائی که از هلستینکی دیدار می کنند و همچنین از طریق شبکه های همکاری دانشمندان و نهادها در سراسر جهان صورت می پذیرد.

سخن سپاس

این مقاله تجدیدنظر و تکمیل شده مقاله ای است که به سمینار بین المللی جهانی سازی: یک چالش برای صلح: همبستگی یا انزو؟ که بوسیله سازمان بین المللی ژاکوب ماری تین. میلان در ۲۹-۳۱ اکتبر ۱۹۹۸ برگزار گردید، ارائه شد. نویسنده از سمپزاکیسکی برای کمک در انجام تجزیه و تحلیل رگرسیون که نتایجش در جدول دو آمده است و همچنین از فرانسیس استیوارت و ویتو تانزی برای اظهار نظرشان که موجب فراهم آوری نسخه اولیه این مقاله شد تشکر می کند. مؤلف همینطور از تونی اتکینسون برای مباحث مفید روی پاره از نکات اصلی این مقاله تشکر می کند. کلیه اشتباهات باقیمانده فقط مربوط به مؤلف است.

خلاصه

جریان اصلی تحلیل های اخیر در مورد تغییرات در توزیع درآمد پس از دوران جنگ جهانی دوم چنین نتیجه گرفته است که نابرابری درآمد در کشورها ثابت بوده و وابستگی قوی بین رشد و نابرابری وجود نداشته و بنابراین فقر بوسیله سیاست های رشد محور بجای سیاست های توزیع محور کاهش می یابد.

این مقاله چنین رویکردی را به بحث می گذارد. در این مقاله خواهیم دید که در حالیکه سطح نابرابری طی دهه های ۵۰ و ۷۰ کاهش یافته این روند طی سال های پایانی قرون بیستمی (با توجه به اطلاعات کافی) در دو سوم کشورها معکوس شده است.

این نتیجه گیری مبتنی بر تحلیل های اقتصادسنجی از روندهای نابرابری برای ۷۷ کشور که ۸۲ درصد جمعیت جهان و ۹۵ درصد GDP-PPP جهان را دارند، می باشد. سنجش نتایج براساس این دو متغیر نتیجه گیری هایی را که مورد تأیید مطالعات کشوری و منطقه ای هم هستند تقویت می کند.

این مقاله همچنین پیشنهاد می کند (بدون آزمون رسمی) که نمونه های سنتی نابرابری (بزرگ مالکین

زمینهای کشاورزی، دسترسی نابرابر به آموزش، فاصله شهر و روستا، و غیره) نمی‌توانند افزایش نابرابری را در دو دهه گذشته توضیح دهند.

چنین افزایشی بیشتر مربوط به حرکت بسوی تکنولوژی‌های با مهارت فزاینده و حتی بیشتر از آن، مرتبط با اختیار کردن بدون قید و بند آزادسازی بازارهای داخلی و بین‌المللی می‌باشد. تعمیم‌های آسان بوضوح میسر نیست همانگونه که تأثیر آن روی هر ملتی بستگی به سیاست مشخص تلفیقی با شرایط کشور دارد. عوامل برگشتی که افزایش اخیر در نابرابری را همراهی می‌کنند شامل موارد زیر می‌شود:

کاهش در سهم نیروی کار در طول تعدیلات ساختاری؛ آزادی‌سازی بازرگانی (هم در کشورهای شمال و هم در کشورهای جنوب)، مالی‌سازی اقتصاد و افزایش در هزینه‌های مالی بین سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۶؛ رویکردهای اشتباه به خصوصی‌سازی و دارائی‌های دولت؛ تغییرات در نهادهای کار (کاهش مقررات، حذف حداقل دستمزد و حذف اتحادیه‌های کارگری، و افزایش نقل و انتقال نیروی کار) و در پاره‌ای کشورها، حذف نقش باز توزیعی دولت متعاقب تغییرات معرفی شده در بیست سال گذشته در مورد سیستم مالیات و سیستم‌های حساب‌های انتقالی.

تا اوایل سال‌های دهه ۱۹۹۰ جامعه بین‌المللی رفع فقر را بزرگترین هدف توسعه خویش قرار داده‌اند. اما هنوز کاهش فقر در سال‌های آتی متکی به روندها نابرابری در آمد می‌باشد. حقیقتی که هنوز توجه کم‌تصمیم‌سازان را بخود جلب کرده است. بیشتر افزایش نابرابری اخیر را بایستی همراه با زنگ خطر ملاحظه کنیم بخاطر اینکه احتمالاً بخوبی ثابت می‌کند که با اهداف کاهش فقر سازگاری ندارد.

مقدمه مترجم

جهانی‌سازی مفهومی است که در دهه آخر قرن بیستم بیشتر بر سر زبان‌ها افتاده، لیکن بررسی جهانی‌سازی در مقولات مختلف بدون نگاه جامع به آن چندان گویا نیست. بنظر می‌رسد رویکرد جهانی‌سازی چهارچوب مفهومی برنامه‌ریزی شده‌ای را در بر می‌گیرد که در حوزه نهاد اقتصاد دربرگیرنده برون‌زا نمودن و واگرایی اقتصادی، باز شدن دروازه‌های کشورهای در حال توسعه بروی تولید انبوه کالاهای کشورهای توسعه یافته در شرایط نابرابر، سپردن ایده کاهش فقر و نابرابری به آینده‌ای نامعلوم، بی‌وزنی و کم‌وزنی دولت‌ها در تحولات و بازآرایی اقتصادی و اجتماعی جوامع و غیره می‌باشد و در عوض اقتدارگرایی نهادهای بین‌المللی از طریق ساختارهایی نظیر صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و در پاره‌ای مواقع بکارگیری شورای امنیت و پاره‌ای سازمان‌های وابسته به سازمان ملل متحد می‌باشد.

گفتنی است که کشورهای قدرتمند و ملت‌های با فرهنگ و تمدن قوی در وهله اول مقابله با چنین روندی را پیشه کرده و در مرحله بعد سیاست سازگارسازی را با تأمین حریه‌های ایمنی خویش و حفظ منافع ملی اختیار می‌نمایند.

جهانی‌سازی در حوزه اقتصاد کمترین نقش را برای دولت (دولت حداقل) قائل بوده و تحولات جامعه را به کارگزاران اقتصادی داخلی و خارجی واگذار کرده و کمترین مسئولیت و نقش را از دولت‌ها طلب می‌کند ضمن اینکه ثبات اقتصاد کلان از طریق سیاست‌های مبتنی بر بازار، آزادسازی بازارهای داخلی، آزادسازی بازرگانی خارجی و رفع موانع آن، رهاسازی قیمت‌ها، کاهش و حذف کسری بودجه، تلاش برای ثبات

نگهداشتن دستمزدها، خصوصی سازی صنایع، بانکها، بیمه ها و کتیه بنگاههای دولتی. تأکید بر منابع و سرمایه گذار پنهان خارجی، شناور سازی نرخ ارز که می توان از آن به «ده فرمان تعدیل اقتصادی» که عملاً از طریق مؤسسات برتن و و دز هنگام اعطای وام به کشورها تحمیل می شود نام برد. در ابتدا پارادایم تعدیل اقتصادی با چهره های انسانی مطرح گردید و در دهه های اخیر همواره به عنوان تنها راه توسعه عنوان گردیده است و از آنجا که در این نظریه بقا متنی بر تولید بیشتر و تداوم رشد می باشد. هنگامیکه تشدید تخریب محیط زیست برای تولید بیشتر آثار نامطلوب خویش را بر جای گذاشت اولین ابهامات در رابطه با سیاستهای تعدیل اقتصادی و نظریه های رشد محور مطرح گردید. زیرا تداوم رشد به هر قیمت تخریب محیط زیست مادی را در پی داشته که نه تنها پیامدهای کشوری و منطقه ای بلکه پیامد جهانی داشت و لذا مقوله پایداری محیط زیست مطرح و وارد ادبیات توسعه گردیده و Sustainable Development و سپس پایداری همه جانبه یعنی پایداری اجتماعی، پایداری فرهنگی و پایداری سیاسی طرح شد. در پاسخ به چنین وضعیتی مقوله حفظ محیط زیست و تورهای ایمنی اجتماعی طراحی گردید که خود نوعی اعتراف به چهره غیر انسانی تعدیل بود. گفتنی است توسعه پایدار نه تنها بایستی عدم تخریب محیط زیست مادی را در بر داشته باشد بلکه رشد مستمر اقتصادی کشورهای توسعه یافته محیط زیست معنوی را دچار مشکل جدی نموده، فروپاشی نهاد خانواده که نخستین نهاد بشری است، افزایش طلاق و جرم و جنایت و افزایش کیفی و کمی خشونت در جوامع پیشرفته نشان دهنده عدم پایداری در توسعه است و توسعه هنگامی پایدار خواهد بود که نه تنها رشد مستمر به تخریب محیط زیست مادی نیانجامد بلکه ضمن عدم تخریب محیط زیست معنوی پایه های ارزشی و فرهنگی جامعه را تقویت نموده و موجب بهره مندی آحاد جامعه از دستاوردهای توسعه باشد یعنی به کاهش نابرابری و فقر نیز منجر گردد.

طرفداران تعدیل همواره بر این باور بودند که افزایش رشد در کشورهای در حال توسعه موجب افزایش سطح کارائی و کاهش نابرابری در کشورهای مذکور و نیز در سطح جهانی خواهد گردید. لیکن مطالعات اخیر نشان دهنده افزایش نابرابری و شکاف درآمدی علیرغم تجربه رشد می باشد و از سوی دیگر نشان دهنده این است که کشورهایی که نابرابری را محدود کردند توان دست یابی و تداوم رشد را تجربه نمودند. از آنجا که هدف برنامه های توسعه کاهش فقر و نابرابری و بهره مندی عامه از برنامه های توسعه می باشد شکست این سیاستها در عرصه عمل موجب واکنش بانک جهانی و صندوق بین المللی پول شده بگونه ای که تور تأمین اجتماعی و بهداشتی برای جلوگیری از آسیب های نابرابری را پیشنهاد کرده اند. مطالعه حاضر نظریه های پیشین پیرامون رشد را که ادعا می شد بین نابرابری و رشد رابطه مثبت وجود دارد را مورد چالش قرار داده و رد می کند و «دامنه نابرابری کارا» را که در آن رشد در مقابل نوسانات حاصل در روند نابرابری درآمدها ثبات خود را به گونه ای حفظ کند که بیشینه سازی در هر دو جهت روند رشد و روند فقر زدایی را امکان پذیر سازد، مطرح می نماید.

مقدمه

دو دهه اخیر شاهد شکل گیری، تثبیت و اشاعه پارادایم اقتصادی جدیدی بوده است که غالباً از آن به عنوان

«اجتماع واشنگتن»^۱ بنیاد می‌شود. در این الگو، بر ثبات اقتصاد کلان، آزادسازی بازارهای داخلی، خصوصی سازی، رفع موانع موجود بر سر راه تجارت جهانی و بازارهای مالی بین المللی و یافتن راه‌حلهای مبتنی بر بازار و نیز تأمین کالاهای عمومی یا کالاهای دارای پیامدهای خارجی^۲ هنگامت، تأکید شده است. هدف اصلی این الگو، خلق بازاری جهانی است که در آن، کارگزاران اقتصادی با کمترین میزان دخالت از سوی دولت در بازار، با هم به رقابت برخیزند. سیاست‌گذارهای اقتصادی، در هر دو نوع کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه و بویژه در کشورهای سابقاً سوسیالیستی اروپا، شدیداً تحت تأثیر این الگو قرار دارد. طرفداران این رهیافت از دیرباز مدعی بوده‌اند که اقدامات مذکور می‌تواند با کاهش سطح رانت جوئی، افزایش سطح کارایی و قدرت رقابت، تأمین فرصتهای کلان برای صادرات و رشد کشورهای در حال توسعه و نزدیک کردن سطح درآمد و سطح زندگی کشورهای فقیرتر به کشورهای پیشرفته، موجبات کاهش روند فقر در سطح جهان را فراهم آورد. آنان همچنین مدعی‌اند که این سیاستها در کل، فاقد تأثیر توزیعی بوده و حتی در مناطقی که با مازاد نیروی کار تحصیلکرده روبه‌رو هستند، دارای تأثیر توزیعی مثبت است. افزون بر این، نابرابری در درآمد، پدیده‌ای است که ثبات خود را در درازمدت حفظ کرده (Deininger and Squire, 1996) و این درحالی است که رابطه چندان محکمی بین رشد و نابرابری وجود ندارد و به همین دلیل، سیاستهای رشدگرا بهتر از سیاستهای توزیعی می‌توانند فقر را کاهش دهند. با این وصف، طی چند سال اخیر برخی مؤسسات و نهادهای مالی بین المللی (مانند صندوق بین المللی پول و بانک جهانی) که قویاً حامی سیاستهای آزادسازی و جهانی سازی بوده‌اند، نگرانی روزافزون خود را نسبت به تأثیر این اقدامات بر فقر، ابراز داشته و همواره بر کاربرد شبکه‌های تأمین اجتماعی، جهت زیرپوشش قرار دادن طبقات محروم در خلال اجرای برنامه‌های اصلاح ساختاری و نیز چگونگی تخصیص بودجه لازم برای حمایت از برنامه‌های آموزشی و بهداشتی، تأکید ورزیده‌اند. (Tanzi and Chu, 1998)

اما، داده‌های موجود پیرامون نابرابری در رشد و درآمد، خوش‌بینی بیش از حد طرفداران نظریه جهانی سازی را نفی می‌کند. شواهد تجربی حکایت از آن دارد که بیشتر کشورها در دو دهه اخیر، شاهد آهنگ کند رشد از یک سو و افزایش روز افزون نابرابری از سوی دیگر بوده‌اند. نرخ رشد اقتصاد جهانی، در مقایسه با نرخ رشد ۵۰ در صدی در خلال عصر طلایی (۱۹۵۰-۷۳)، دچار افت نسبی بوده است. فقط تعدادی از کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا توانستند با بهره‌مندی از سرعت رشد کافی، اقتصاد خود را با درآمد سرانه کشورهای صنعتی، هماهنگ سازند. (UNCTAD, 1997) در بیشتر کشورهای در حال توسعه و اقتصادهای در حال گذار، شمال جنوب و شرق غرب، شکاف درآمدی در اواخر دهه ۱۹۹۰، عمیق‌تر از دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۶۰ شده است.

قطب‌بندی فزاینده کشورها، با جهش سریع و ناگهانی نابرابری در درون کشورها همراه بوده است. شمار زیادی از مطالعات کشوری یا منطقه‌ای نشان می‌دهند که نرخ تمرکز درآمدها طی ۱۵ تا ۲۰ سال گذشته در بسیاری از کشورهای امریکای لاتین (Altimir, 1996)، اروپای شرقی و شوروی سابق (Milanovic, 1998)، چین (ping, 1997)، تعدادی از کشورهای آفریقایی و آسیای جنوب شرقی و از اوایل دهه ۸۰ به بعد، تقریباً در

1. Washington Consensus

* دلیل اطلاق این کلمه، همسویی سه نهاد اقتصادی مستقر در واشنگتن یعنی صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و خزانه‌داری امریکا در توصیه سیاستهای اقتصادی مشخص است.

2. Externalities

دو سوم کشور های عضو سازمان همکاریهای اقتصادی و توسعه^۱ (Atkinson, 1995). افزایش داشته است. البته، گرایش به سمت نابرابری، در همه کشورها روندی کاملاً مشابه و یکسور نداشته است. مثلاً در کشورهایایی نظیر هند و پاکستان که دیرتر به سیاست آزادسازی روی آوردند، شاخصهای نابرابری بین سالهای ۱۹۶۰، ۱۹۹۲، نشاندهنده تثبیت و حتی نزول جزئی و کند روند نابرابری است. با این حال، این گرایش در مجموع، مبهوت کننده بوده و از روند روبه رشد نابرابری در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، آشکارا فاصله گرفته است.

جدول ۱- تقسیم بندی تغییرات حاصله در پدیده فقر در قالب تغییرات در میانگین درآمد و توزیع درآمد
(درصد تغییرات در طول زمان)

ماهه تفاوت یا باقیمانده	تأثیر تغییرات در روند توزیع درآمد	تأثیر تغییرات در در میزان درآمد سرانه	کل تغییرات	
۰/۱	۴۴	-۴/۵	۰	برزیل ۱۹۸۱-۸۸
۵	-۶	۱۶/۹	۱۵/۹	ساحل عاج ۱۹۸۵-۸۸
۰/۶	۶۶	۰/۹	۸/۱	بلغارستان ۱۹۹۱-۹۳

مأخذ: محاسبات انجام شده توسط مؤلف

توضیح اینکه کل تغییرات حاصله در پدیده فقر در برهه های زمانی مورد نظر، معادل مجموع عوامل ذیل است:

- الف) افزایش یا کاهش میانگین درآمد سرانه
- ب) بهبود یا بدتر شدن توزیع درآمد خانوار
- ج) تغییر در سایر شرایط (از نظر تأثیر متقابل)

از اوایل دهه ۱۹۹۰ به بعد، جامعه جهانی و برخی حکومت های ملی، ریشه کنی فقر را در سرلوحه اهداف برنامه های توسعه ای خود قرار داده اند. با این حال، همان گونه که از جدول شماره ۱ برمی آید، تغییر و تحولات حاصله در نابرابری میان درآمدها در تغییر دامنه فقر، بی تأثیر نیست. ولی این واقعیت مسلم، کماکان نتوانسته است آنچنان که باید و شاید، نظر سیاستگذاران را به خود جلب سازد. برای نمونه، در کشور ساحل عاج، اقدامات به عمل آمده در زمینه تعدیل و کاهش میزان نابرابری توانست، بخشی از خسارتهای ناشی از افزایش شدید فقر را که بر اثر رکود اقتصادی در برهه ۱۹۸۵-۸۸ حاصل شده بود، جبران کند. ولی در برزیل، برعکس، فقر، طی دهه ۱۹۸۰ به عنوان نتیجه افزایش نابرابری که اثر افزایش میانگین درآمد سرانه را از بین برد، باقی ماند.

رابطه بین نابرابری در درآمد و کاهش فقر، وقتی پیچیده تر می شود که بدانیم، نحوه توزیع سرمایه و درآمد در گذشته و حال نیز شدت و دامنه رشد و توسعه را تحت تأثیر قرار می دهد. به همان شکل که در برخی کشورهای سوسیالیستی سابق در اروپا مشاهده شد، همانطور که نابرابری شدید درآمدها یا دارایی های اولیه آثاری همچون رشد کندتر و از طریق آن آهنگ به مراتب کندتر، بیشتر فقر را ایجاد می کند، حتی سطوح بسیار پائین نابرابری درآمدی نیز می تواند آثار ضدانگیزشی خاص خود را داشته باشد (ر.ش).

بخش ۵). از این رو، نابرابری، چه بسیار بالا و چه بسیار پایین، آهنگ رشد را کند می‌سازد؛ در حالی که نابرابری اگر در سطحی کارآمد و منطقی باشد، ممکن است هیچ‌گونه اثر منفی بر روند رشد نداشته باشد. در این صورت، به منظور کاهش درجه فقر در سطح جامعه، بهتر است الگویی را برای رشد مدنظر قرار دهیم که دارای حداقل میزان تفاوت یا نابرابری باشد، که در اینجا این میزان یا سطح تفاوت را همان‌طور که در بالا بدان اشاره شد، «دامنه کارآی نابرابری» می‌نامیم.

براین اساس، رشد و افزایش اخیر در نرخ نابرابری میان درآمدها را باید هشدار و زنگ خطر جدی به‌شمار آورد. بسیاری از کشورهای در حال توسعه که با سیر صعودی تفاوت درآمدها روبه‌رو هستند، از سطح درآمد و تمرکز سرمایه بالایی برخوردارند؛ که این عوامل از دیرباز مانع رشد اقتصادی، توسعه نیروی انسانی و کاهش روند فقر در این کشورها یا مناطق بوده است. افزایش سطح و یا استمرار روند روبه‌رشد نابرابری به خوبی نشان می‌دهد اهدافی که توسط بسیاری از مقامات ملی و جامعه بین‌المللی برای کاهش فقر اعلام شده است، نه تنها با شرایط موجود، همخوانی و مطابقت ندارد، بلکه ممکن است ثبات حاکم بر روابط تجاری و مالی بین‌المللی را برهم زده و موانعی بر سر راه رشد و توسعه، ایجاد کند.

فصل اول: روندهای توزیع درآمد در گذشته و حال

کشورهای عضو سازمان همکاریهای اقتصادی و توسعه (OECD)

کشورهای دارای بازارهای اقتصادی پیشرفته، از دل جنگ جهانی دوم سر بیرون آوردند و این در حالی بود که این کشورها در زمینه هر دو نوع درآمد اولیه و نهایی خود، دارای نابرابری نسبتاً بالایی بودند. لیکن این نابرابری به تدریج و بدون وقفه بین دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، سیر نزولی به‌خود گرفت؛ که این روند تا نیمه اول سالهای دهه ۱۹۷۰ و بعد از آن نیز ادامه داشت (Sawyer, 1976). این نزول در واقع حاصل کاهش تدریجی و مستمر نرخ بیکاری، تثبیت سقف نابرابری در عواید و گسترش سریع طرحهای تأمین اجتماعی بود (Boltho, 1997). در سالهای پایانی دهه ۱۹۷۰، این روند حرکت به سوی برابری، در بیشتر کشورهای عضو OECD، یا در همان مرحله متوقف ماند و یا حالت معکوس به‌خود گرفت. به‌سادگی می‌توان به این نتیجه رسید که نابرابری، ابتدا از ایالات متحده، انگلستان، استرالیا و نیوزیلند آغاز شد (Brondolini, 1998). دومین موج نابرابری، از کشورهای اسکاندیناوی، هلند و ایتالیا سرچشمه گرفت. گروه سوم، شامل فنلاند و فرانسه، نابرابری تدریجی و یکنواختی را در شاخصهای اقتصادی خود شاهد بودند.

افزایش نرخ نابرابری در درآمدها را می‌توان تا حد زیادی به رشد نابرابر عواید و منافع، نسبت داد. فرسایش و تضعیف نهادهای کار، گرایش پیشرفتهای فنی به سمت نیروهای متخصص و ماهر و اثرات ناشی از آزادسازی امور تجاری را می‌توان سه عامل اصلی دخیل در این امر دانست. کشورهایمانند آلمان و ایتالیا که دستمزدها را به صورت متمرکز توسط نهادهای خاص تعیین می‌کنند و نیز کشوری مانند فرانسه که دارای تراکم بالایی از اتحادیه‌ها و برخوردار از حداقل دستمزد کافی است، سعی کردند فشار جهت ایجاد نابرابری در عواید را محدود سازند. در طرف دیگر این طیف، انگلستان، ایالات متحده و کشورهای دیگری قرار دارند که بازارهای کار در آنها انعطاف‌پذیر و مبتنی بر مذاکرات غیرمتمرکز است و همین بازارها بود که

بیشترین سطح افزایش نابرابری را تجربه کرد. در ایالات متحده ۲ درصد و ۳۰ درصد از افزایش درجه تمرکز عایدات به ترتیب ناشی از کاهش حداقل دستمزدها و حمایت از تشکیل اتحادیه‌ها بوده است (Gottscholk and Smeeding, 1997). فریض سود سهام، نرخ‌های بهره، آزادسازی جریانات مالی و تغییر شکل برنامه‌های مالیات و انتقال‌داری نیز در بالا بردن نرخ نابرابری بی‌تأثیر نبوده‌اند. برای نمونه، اگرچه روند توزیع مجدد بازار توزیع ادر نظام مالیات و انتقال‌داری در آمریکا، همچنان به سود اقشار فقیر جامعه است، ولی از میزان پیشرفت این روند در سده‌های ۱۹۸۰، کاسته شده است.

اقتصادهای در حال گذار اروپا

از ۱۹۸۹ به بعد، تمرکز درآمد در اروپای مرکزی و به‌ویژه در کشورهای شوروی سابق، روند صعودی منظمی داشته است (Cornia, 1996 and Milanovic, 1998). در اروپای مرکزی، سیر نسبتاً صعودی روند نابرابری، ناشی از تلاش در جهت حفظ کارآیی موقعیت رفاهی جامعه (هرچند با هزینه‌ای سنگین) و نیز افزایش سطح تفاوت دستمزدها، به میزان کمتر از حد پیش‌بینی شده، بوده است. این افزایش نسبی در نرخ نابرابری ممکن است داری تأثیرات مثبتی برای ایجاد انگیزه، رشد و کاهش میزان فقر بوده باشد. برعکس، سیر صعودی و شگفت‌انگیز نابرابری در کشورهای جنوب شرقی اروپا و کشورهای شوروی سابق می‌تواند عاملی در جهت تضعیف انگیزه‌ها و همبستگی اجتماعی و مانعی بر سر راه تأمین مایحتاج عمومی موردنیاز برای رشد درآمد و توسعه انسانی و در نتیجه، موجب کندی آهنگ رشد، استمرار فقر و بی‌ثباتی اجتماعی، قلمداد شود.

در این منطقه، همچنین افزایش ناگهانی در نابرابری نرخ دستمزدها، عمده‌ترین عامل ارتقای سطح نابرابری کلی به‌شمار می‌آید. این عامل، خود ناشی از پدیده «رانت‌های ناشی از کمیابی» برای صاحبان مشاغل چون حسابداری و بانکداری و غیره است که در نظام سابق، توسط دولت تأمین می‌شدند؛ ضمن اینکه افزایش بازدهیهای آموزشی در دوران پس از آزادسازی دستمزدها نیز در این میان بی‌تأثیر نبوده است. اما به‌نظر می‌رسد افزایش سطح نابرابری در دستمزدها نیز ناشی از کاهش نرخ حداقل دستمزدها (در مقایسه با میانگین دستمزدها) و پراکندگی نرخ دستمزدها در بخش صنعت باشد؛ که البته این امر نمی‌تواند افزایش فاصله میان میزان بهره‌وری و بازدهی در بخشهای دیگر را توجیه کند (Cornia, 1996).

چین

روندهای نابرابری در چین نیز تابع یک الگوی «U» شکل بود؛ که نقطه عطف آن را می‌توان اواسط دهه ۱۹۸۰ دانست. اگرچه اصلاحات ۱۹۷۸ رشد سریع و شتابان را به دنبال داشت، ولی تا ۱۹۸۴، این اصلاحات فقط با افزایش نسبی در نرخ نابرابری همراه بود. با این حال روند افزایش نرخ نابرابری، بین ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰ به شدت سیر صعودی به‌خود گرفت و از ۱۹۹۰ به بعد به سرعت دنبال شد. افزایش نرخ نابرابری درآمدها در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ موجب گسترش سریع تشکلهای اقتصادی در مناطق شهری و روستایی گردید. این امر به نوبه خود، تفاوتی موجود میان مناطق روستایی در بخشهای مختلف کشور را تشدید کرد (Word Bank, 1992: Ping, 1997). سالهای دهه ۱۹۹۰، به‌ویژه شاهد فاصله گرفتن استانهای ساحلی نسبتاً ثروتمند از استانهای واقع در مناطق نسبتاً فقیرتر بود. سیاست عمومی دولت نیز دامنه این اختلاف را

تشدید کرده است.

تمرکززدایی مالی بطرز اساسی امکان کنترل نابرابری منطقه‌ای از طریق انتقال منابع به استانهای فقیرتر توسط دولت مرکزی را کاهش داده است. سیاستهای صنعتی، حتی نقش بیشتری در تقویت دامنه نابرابری داشته است؛ چراکه این سیاستها با اعطای قدرت و امتیازهای ویژه به استانهای ساحلی به منظور هموارسازی راه توسعه صنایع صادراتی و ورود سرمایه‌های مستقیم خارجی به داخل کشور، آشکارا در راستای منافع استانهای واقع در مناطق ساحلی وضع شده است. تحقیقات اخیر نشان می‌دهد که در این مورد نیز افزایش تمرکز درآمدها در داخل هر منطقه، ناشی از افزایش نرخ نابرابری در دستمزدها بوده است (Mckinley and Brenner, 1998).

امریکای لاتین

در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، ضریب جینی^۱ در امریکای لاتین بین ۴۵ و ۶۰ در نوسان بود؛ که در نوع خود بالاترین رقم در جهان به‌شمار می‌آید. با این حال در دهه ۱۹۷۰، نرخ نابرابری در بیشتر کشورهای منطقه، به جز در «نایچه جنوبی» شاهد کاهش منظم بود (Altimir, 1996). از سالهای دهه ۱۹۸۰ تا اواسط دهه ۱۹۹۰، روند نابرابری در منطقه عمیقاً تحت تأثیر شوکهای عظیم خارجی، اصلاحات اقتصادی در جهت مقابله با این شوکها، الگوی بی‌ثبات رشد و توسعه در اواسط تا اواخر دهه ۸۰ و متعاقباً بهبود نسبی اوضاع اقتصادی، قرار داشت. در مجموع، نتایج توزیعی نزولی^۲ را می‌توان بارزترین ویژگی سالهای دهه ۱۹۸۰ در این منطقه عنوان کرد. چنین به‌نظر می‌رسد که روند قطب‌بندی درآمدها، با بازگشت به ظرفیت کامل رشد در سالهای دهه ۱۹۹۰، متوقف نشده باشد.

قطب‌بندی درآمدها در دهه ۱۹۸۰، در نتیجه افزایش سریع نرخ نابرابری در خلال دوره رکود و بیانگر کاهش‌های آرام‌تر در خلال دوره‌های بهبود اقتصادی است. براساس برآوردها (Cornia, 1994) هر یک درصد کاهش تولید ناخالص داخلی در خلال دوره‌های رکود، ۱/۸ درصد رشد فقر را به دنبال داشته است؛ حال آنکه در خلال دوره‌های شکوفایی اقتصاد، هر یک درصد رشد تولید ناخالص داخلی، فقط ۰/۶ درصد نرخ فقر را کاهش داده است. افت ۵ تا ۶ درصدی سهم کار در سال ۱۹۸۰ و اواخر سالهای همین دهه در آرژانتین، شیلی و ونزوئلا و افت ۱۰ درصدی در مکزیک، نشان می‌دهد که نابرابری در نرخ عواید و منافع در دوره‌های رکود اقتصادی به سرعت روبه‌وخامت می‌گذارد. رشد نرخ نابرابری در عواید و درآمد را می‌توان به کاهش شمار مشاغل در خلال این دهه، غیر رسمی کردن سریع بازار کار و کاهش حداقل نرخ دستمزدها (در مقایسه با میانگین دستمزدها) در ۷۰ درصد کشورهای بی‌که دارای آمار و ارقام لازم در این خصوص بوده‌اند، نسبت داد (ECLAC, 1991).

جنوب صحرای آفریقا

از دیرباز علت اصلی وجود نابرابری در آفریقا، شکاف عمیق بین شهر و روستا و تمرکز شدید زمین در کشورهای واقع در شرق و جنوب این قاره بوده است. هدف از سیاستهای اصلاح ساختاری دهه ۱۹۸۰ در این قاره، تقلیل دامنه‌های شکاف و ایجاد زمینه‌های لازم برای رشد و توسعه بود. لیکن این سیاستها به دلیل

1. Gini Coefficient
2. Regressive distributive outcomes

ضعف نهادها و زیرساخت‌ها در اقتصاد کشورهای فریقد و مستم از توسعه و خیم و نگران‌کننده قیمت کالاها، نتوانست به نتایج مورد نظر دست یابد. در مجموع، تولید ناخالص داخلی سرانه از ۱۹۸۰ تا کنون در منطقه، راکد باقی مانده است.

به استثنای برهه زمانی ۹۶-۱۹۹۴، تأثیرات ناشی از این روند رابخش شهری ناشدت بیشتری و مناطق روستایی، ب شدت کمتر، احساس کرده‌اند. بدین ترتیب، بر اثر سیاست «بر سازی از پایین» فاصله و شکاف موجود بین شهر و روستا کاهش یافت (UNCTAD, 1997). با این حال، غنی رغم کاهش شکاف در نرخ درآمدهای روستایی، نابرابری درون روستایی و درون شهری در بسیاری از کشورهای منطقه سیر صعودی به خود گرفت؛ چرا که سیاستهای تشویق‌کننده رشد و صادرات، به واسطه قرار گرفتن در شرایط نابرابر از نظر توزیع سرمایه و داری، نتیجه‌ای جز افزایش شدت تمرکز و تجمع درآمدها به دنبال نداشت.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از شواهد و مدارک سابق‌الذکر، مطالعات به عمل آمده در باب مناطق دیگر (که بدلیل محدودیت صفحات این گزارش در اینجا مورد اشاره قرار نگرفته‌اند) و خلاصه تحلیل روندها در جدول شماره ۲ چنین برمی‌آید که:

- نرخ نابرابری در درآمد، غنی رغم تفاوت‌های چشمگیر منطقه‌ای، بین سالهای دهه ۱۹۵۰ تا دهه ۱۹۷۰ در بسیاری از کشورها سیر نزولی داشته است. البته، خلاف این قاعده نیز موارد عدیده‌ای به چشم می‌خورد. مثلاً، در بسیاری از کشورهای واقع در جنوب صحرای افریقا، توسعه ملنی معمولاً، افزایش شکاف بین درآمدهای شهری و روستای و به‌طور کلی، افزایش نرخ نابرابری را به دنبال داشته است. در امریکای لاتین، روند کاهش نرخ نابرابری، فقط در دهه ۱۹۷۰ و پس از دو دهه افزایش روزافزون شدت تمرکز و تراکم درآمدها، آغاز گردید و در هندوستان، اقدامات اولیه در جهت کاهش نرخ نابرابری بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۲، باروندی ثابت و یکنواخت پی‌گیری شد.

- طی بیست سال گذشته، گرایش به سمت کاهش نرخ نابرابری در درآمدها در بسیاری از کشورها که از اطلاعات کافی درباره چگونگی توزیع درآمد در راستای بهبود اوضاع کلی اقتصاد ملی (اعم از بخشهای شهری و روستایی و کلانشهرها) سود می‌برند، روند معکوس به خود گرفته است. این نتیجه‌گیری نیز حاصل یک تحلیل اقتصادی از روندهای نابرابری بین دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۹۰ در ۷۷ کشور است که ۸۲ درصد کل جمعیت جهان و ۹۵ درصد از کل تولید ناخالص داخلی (بر اساس برابری قدرت خرید)^۱ را به خود اختصاص داده‌اند. اطلاعات مندرج در جدول شماره ۲ نشان می‌دهد در ۴۵ کشور از مجموع ۷۷ کشور مذکور، نابرابری، روند صعودی داشته است؛ که از این بین در ۲۳ کشور، از جمله در اقتصادهای بزرگی چون چین و ایالات متحده امریکا، ضریب جینی تابع یک الگوی «U» شکل بوده است. در ۴ کشور (از جمله هندوستان) سیر نزولی نابرابری، در درازمدت متوقف شد و در ۷ کشور روند آماری قابل ملاحظه‌ای، مشاهده نگردید. این درحالی است که فقط در ۱۶ کشور شواهد روشنی دال بر کاهش روند تجمع و تمرکز درآمدها در درازمدت به چشم می‌خورد. اگر اهمیت نسبی تغییرات حاصله در روند نابرابری، بر اساس میزان جمعیت و GDP-PPP کشورهای مورد مطالعه سنجیده شود، نتایج بدست آمده، بیشتر مورد تأیید قرار می‌گیرد. در واقع، جدول شماره ۲، نشان‌دهنده سیر صعودی یا توقف روند کاهش نابرابری در کشورهای

است که بالغ بر ۷۹ درصد جمعیت و ۷۷ درصد GDP-PPP کشورهای مورد مطالعه را تشکیل می دهند. در حالی که همان گونه که قبلاً خاطر نشان گردید، نابرابری در ۱۶ کشور سیر نزولی داشته است ولی اینها عمدتاً کشورهای کوچک و متوسطی هستند که به ترتیب فقط ۱۶ درصد و ۲۰ درصد کل جمعیت و GDP-PPP کشورهای نمونه را تشکیل می دهند.

جدول ۲- روندهای 'ضریب جینی از نظر توزیع درآمد' بین دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۹۰
برای ۷۷ کشور پیشرفته، در حال توسعه و در حال گذار^۳

شمار کشورهای نمونه در هر گروه	نسبت جمعیت به کل کشورهای نمونه	نسبت جمعیت به کل جهان	نسبت GDP-PPP کشورهای نمونه	نسبت GDP-PPP جهان	توضیحات
۴۵	۵۶/۸	۴۶/۳	۷۱/۴	۶۷/۸	افزایش نابرابری به شکل
۱۵	افزایش مستمر
۲۳	U شکل
۷	فزاینده (-)۴
۴	۲۲/۱	۱۸	۵/۷	۵/۴	افت کند نابرابری (-)۱
۱۶	۱۵/۶	۱۲/۷	۲۰/۷	۱۹/۷	کاهش نابرابری به شکل
۱۳	کاهش مستمر
۳	U شکل
۱۲	۵/۷	۴/۷	۳/۲	۲/۱	بدون روند
.....	۱۸/۳	۵	منظور نشده در نمونه
۷۷	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	جمع کل

مأخذ: محاسبات مؤلف بر اساس نسخه نوامبر ۱۹۹۸ پایگاه اطلاعاتی WIID مستقیم بر ۲۶۲۲ مورد بررسی (مشاهده) پایگاه اطلاعاتی Deiningger-Squire (۱۹۹۶) و ۱۱۳۱ مورد بررسی توسط کارکنان WIDER.

توضیحات:

- نتایج حاصل از رگرسیون و تحلیل روند اقتصادی که به صورت خلاصه و فشرده در این جدول ارائه شده است، مبتنی بر ۸۳۲ مورد بررسی دقیق از کل اقتصاد ۷۷ کشور است. استفاده از اطلاعات سیر کشورها محدود بوده، زیرا با اطلاعات موجود آنها شامل کل اقتصاد ملی نمی شود یا ممکن بررسی و مشاهده در بیش از چند مورد اندک وجود داشته است. محاسبه برورد روندها بر اساس ضرایب جینی، به صورت کشور به کشور (موردی) در قالب تابعهای هذلولی یا درجه دوم صورت گرفته است. بهترین نتایج حاصل از این برآوردهای دروسی، از طریق ترکیب روندهای آماری «Corrected R2» و بهترین (t) به دست آمده است. در صورتی که محاسبات حاصل از برآورد پارامترهای هر سه شکل تابعی، در حد ۵ درصد (و برتری ۱۰ کشور، در حد ۱۰ درصد) معنی دار نبود، کشور مورد تحلیل در گروه کشورهای بدون روند منظور می شد.
- در ۵۴ مورد از مجموع ۷۷ کشور، منظور از درآمد، درآمد سرانه خانوار (در ۳۵ مورد، درآمد ناخالص، در ۱۷ مورد درآمد خالص و در ۸ مورد، نامشخص) و در ۹ مورد، منظور، هزینه مصرف سرانه خانوار و در ۱۰ مورد، اعتماد در کشورهای در حال گذار، منظور، اعیاد ناخالص است.
- از مجموع ۷۷ کشور مورد مطالعه، ۳۶ کشور در حال توسعه، ۹ کشور عضو OECD و ۳۲ کشور در حال گذار هستند. جز در مورد افزایش این کشورها هیچ بر ۸۴ تا ۹۸ درصد جمعیت مناطق حصر را پس از ۹۸ درصد GDP-PPP را به خود اختصاص داده اند. شش کشور، جریانی مورد مطالعه، ۱۸ درصد جمعیت و ۳۲ درصد GDP-PPP جمعیت این قاره را در اختیار دارند.
- کشورهایی در برورد کشورهای دروسی، نابرابری فزاینده یا افت کند نابرابری را در برورد که در این جدول، ۱۰۱ و امارهای ۱۰۱ مربوط به روندها، بهترین نسبت از طریق تابعهای هذلولی و درجه دوم از نوع $y = a - bx + cx^2$ یا $y = a + bx + cx^2$ به دست آمده باشند.

● معکوس شدن روند نابرابری در سائهای متفاوتی صورت گرفته است. ضرایب جینی نشان می‌دهد که کشورهای سریلانکا و تایند در اواسط دهه ۱۹۷۰، چهار کشور آندور ساکسون (انگلستان، امریکا، استرالیا و نیوزیلند) که از سیاستهای نولیبیرالی پیروی می‌کردند در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، جمعی از کشورهای امریکای لاتین در اوایل تا اواسط دهه ۱۹۸۰، چین در ۱۹۸۰، برخی از کشورهای اروپای مرکزی و شمالی در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰، تمام کشورهای اروپای شرقی و عضای سابق اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۸۹ و ایتالیا و فنلاند در برهه ۱۹۹۲-۹۳، شاهد سیر صعودی ناگهانی در نرخ نابرابری بوده‌اند.

● صعود ناگهانی روند نابرابری کلی در کشورهای دارای اقتصاد کلان دستمزدی، نتیجه افت سهم نیروی کار و افزایش روند نابرابری در نرخ عایدات بوده است. البته این عوامل، آن‌گونه که از داده‌های موجود درباره کشورهای امریکای لاتین، در حال گذر و OECD برمی‌آید، خود تا حدودی ناشی از کاهش نرخ حداقل دستمزد و در برخی کشورهای غربی، ناشی از رشد بسیار سریع در نرخ دستمزدهای بالا بوده است. به‌نظر می‌رسد عدم تمرکز مالی و اتخاذ سیاست صنعتی کردن منطقه‌ای (مانند چین)، بروز تغییرات در نظام مالیات و انتقال دارایی و نیز آزادسازی مالی، از دیگر سیاستهای عمومی باشند که قادرند روند نابرابری را از خود متأثر سازند.

● نتایج ارائه شده در جدول ۲، از نظر روند کلی نابرابری، با هم تفاوت زیادی دارند. خلاصه این نتایج روندها را می‌توان در مقاله‌ای که اخیراً در این زمینه به چاپ رسیده و نیز در مقاله دیگری^۱ که در ۱۹۹۶ انتشار یافته است، مشاهده کرد. مقاله اول، حاوی اطلاعاتی درباره تحلیل روند از طریق ضرایب جینی در مورد ۴۹ کشور توسعه یافته و در حال توسعه در خلال دوره ۱۹۶۱-۹۴ است. در این مقاله چنین آمده است که در ۶۵ درصد کشورهای مورد مطالعه، هیچ مدرکی دال بر وجود روند زمانی مهمی در نابرابری درآمدی بدست نیامده است. براین اساس، نویسندگان مقاله چنین نتیجه می‌گیرند که توزیع درآمد به صورت دراز مدت در میان کشورها، اصولاً دارای روندی ثابت است. به همین دلیل، روی آوردن به رشد [و توسعه]، تنها راه کار واقع بینانه برای فقرزدایی به شمار می‌آید. اما مطالعه ایشان در مقایسه با تحلیل حاضر، تعداد کمتری از کشورها (نظیر اقتصادهای در حال گذار اروپا) را مورد بررسی قرار داده و طبیعتاً، مشاهدات کمتری از جریانات سائهای اخیر (خصوصاً در مورد کشورهای عضو OECD و در حال توسعه) صورت داده است. افزون بر این، در مطالعه دیگر^۲، تأثیر روندهای زمانی بر روند نابرابری درآمدها، تنها از طریق توابع خطی^۳ تعریف شده است؛ درحالی که این روش برای نشان دادن جریان معکوس شدن روندهای نابرابری، که موضوع اصلی مقاله حاضر است، چندان سازگاری و مناسبت ندارد. همان‌گونه که از داده‌های مندرج در جدول شماره ۲ برمی‌آید، توابع هندولی و درجه دوم بهتر می‌توانند جریان چرخش روندها را نشان دهند.

● این چرخش در روند نابرابری به احتمال زیاد می‌تواند ناشی از تغییر خط‌مشی سیاسی طی یک دهه و یا چیزی در این حد باشد. ممکن است به جای افزایش مستمر نابرابری در آینده و قبل از اینکه تغییری در خط‌مشی سیاسی صورت گیرد، روند مزبور، در سطحی گسترده تر تثبیت شود.

1. Li, Squire and Zou, 1998
 2. Deininger and Squire, 1996
 3. li et al., 1998
 4. Linerar Functions

فصل دوم: تشریح علل افزایش اخیر در روند نابرابری: علل ساختاری دیرین

به طور سنتی نابرابری در کشورهای در حال توسعه و صنعتی، مبتنی بر عوامل ذیل بوده است:

● سلب مالکیت از دهقانان توسط استعمارگران (در امریکای لاتین، فیلیپین، شرق و جنوب افریقا) و در نتیجه، متمرکز شدن اراضی در دست عده‌ای خاص، موجب بروز نابرابریهای قابل توجه در مناطق روستایی بوده است. تمرکز بیش از حد اراضی، طبیعتاً نابرابری و فقر را دامن می‌زند؛ زیرا این عمل نه تنها باعث می‌شود بخش عظیمی از فرآورده‌های کشاورزی صرفاً در اختیار اربابان قرار گیرد، بلکه موجبات تقلیل سطح دستمزد کارگران روستایی و در نتیجه، کاهش حداقل میزان دستمزد را فراهم می‌آورد و در درازمدت نیز منجر به نوعی رشد کشاورزی می‌شود که استمرار روند فقر و نابرابری را تشدید می‌کند؛ زیرا آهنگ رشد در چنین نظامی، کندتر از زمانی است که کشاورزی به صورت خردمالکی انجام می‌شود.

کشورهایی که از منابع طبیعی سرشار برخوردارند، در مقایسه با سایر اقتصادها، دارای آهنگ رشد کندتری بوده و دارای سطح درآمد و تمرکز دارایی بالاتری هستند (Sachs and Warner, 1995). این به اصطلاح «مصیبت منابع طبیعی» بطور سنتی با تمرکز بر مسأله «مبادله نابرابر»، سقوط قیمت کالاهای اولیه در بلندمدت و افزایش حمایت‌گرایی توضیح داده شده است. اول، در اقتصادهای وابسته به صنایع معدنی و کانی، فرایند تولید نسبتاً ساده است و اگر چه به سرمایه زیادی نیاز دارد ولی احتیاج چندانی به نیروی کار ماهر ندارد. این امر، موجب کاهش حجم و سهم نیروی کار در بازار و عده استقبال از سرمایه‌گذاری در آموزش و پرورش می‌شود. دوم، بی‌ثباتی شدید قیمت کالاهای می‌تواند فرصتها و انگیزه‌های سرمایه‌گذاری در امر آموزش و پرورش را کاهش دهد. زیرا افت درآمدها ممکن است خانواده‌های فقیر را ناچار سازد از ادامه تحصیل فرزندان خود جلوگیری کنند و بدین ترتیب آنان را برای همیشه از فرصتهای آموزشی محروم سازند. سوم، مالکیت در منابع کانی و معدنی، معمولاً بسیار متمرکز است؛ زیرا یک عده نخبگان غارتگر قادرند به آسانی با در اختیار گرفتن چند معدن کوچک و بزرگ، ثروت هنگفتی به چنگ آورند.

● کمبود امکانات آموزشی و دسترسی غیر عادلانه و نابرابر به امکانات آموزشی نیز از دیرباز یکی از عوامل مهم رواج نابرابری در هر دو نوع کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه و به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه بوده است. بین سرمایه‌گذاری در آموزش و پدیده نابرابری، رابطه کاملاً روشنی وجود دارد. برای نمونه، کاهش سطح بی‌سوادی در جامعه، تأثیر مثبتی بر سطح درآمد ۴۰ درصد افزایش پایین جامعه برجای می‌گذارد. در حالی که افزایش نرخ ثبت نام، سطح درآمد قشر متوسط جامعه را بهبود می‌بخشد (Ahluwalia, 1976). سطح سواد و تحصیل، نابرابری را به چهار طریق تحت تأثیر قرار می‌دهد. اول، باعث افزایش نرخ بهره‌وری و کارایی می‌شود. بهره‌وری پایین، درآمد کم و خطر شدید فقر و تنگدستی در مناطق شهری، از جمله عواملی هستند که با سطح سواد و تحصیلات سرپرست خانوار، رابطه‌ای نزدیک و بسیار تنگاتنگ دارند. مطالعه‌ای بر روی ۹ کشور امریکای لاتین نشان داده که در دهه ۱۹۷۰، اختلافات موجود در سطح سواد، بیشتر از نوع شغل، بخش اشتغال، سن و جنسیت، بر نابرابری و فقر، تأثیر داشته است (Altimir and Pinera, 1979). دوم، سواد و تحصیل، راه اشاعه و گسترش فن‌آوری و نیز تنوع بخشی به فعالیتهای صنعتی را هموار می‌سازد. سوم، آموزش و پرورش، نرخ باروری و تولیدمثل، فقر، رشد جمعیت و نیز فشار بر محیط زیست و عرضه نیروی کار را در میانمدت، کاهش می‌دهد؛ که مورد آخر، به نوبه خود مانع تقلیل

تاریخ دستمزد دهه در میان ملات می شود. چهارم، سطح سواد والدین، تاریخ مرگ و میر کودکان و سایر اعضای خانواده، رابطه معکوس دارد.

● در بسیاری از کشورها، آفریش و سوگیری شهری سیاستهای عمومی، نظیر ارزش گذاری بیش از حد بر نرخ مبادلات رزی، قیمت گذاری به ضرر تولیدات کشاورزی، وضع مالیاتهای سنگین بر فرآورده های صادراتی، تخصیص هزینه های عمومی به بخش ممتاز و بهره مند شهری و جذب پس اندازهای روستایی به مناطق شهری، آتش نابرابری را شدیداً دامن می زند. تحریفات نهادی و ناکامیهای بازار، به ویژه در زمینه های اعتبارات، بیمه و فن آوری نیز این نابرابری را تشدید می کرد. تشکلهای اقتصادی کشاورزان خرده پا و بخش غیر رسمی، در مقایسه با کشاورزان عمده و تشکلهای اقتصادی مدرن، نوعاً از شانس کمتری برای دسترسی به اعتبارات و هزینه های ضروری، نهاده های واسطه و خدمات حمایتی (نظیر آموزش، تحقیق و توسعه و سرد آوری کردن فعالیت های تجاری) برخوردار بودند. برای مثال، مشاغل کوچک شهری، مشمول نرخ واقعی میانگین بهره (در بازارهای اعتباری غیر رسمی) می شوند که این نرخ، دو تا سه برابر و حتی در پاره ای موارد، تا هشت برابر نرخ موجود در بخش مدرن بود.

آیا این علل مزمن نابرابری، کماکان به قوت خود باقی است؟ علی رغم تحولات حاصله طی دو سه دهه اخیر (مثلاً کاهش اثرات ناشی از تمرکز زمین بر اثر افزایش روند شهرگرایی و کاهش فاصله میان نابرابری در درآمدها بر اثر افزایش سطح سواد جامعه و غیره)، هنوز برخی از این عوامل، به عنوان اصلی ترین علل تداوم نابرابری شدید در آستانه ورود به قرن جدید، خودنمایی می کنند. اگرچه افزایش نرخ با سواد در چند دهه اخیر، تأثیر بسیار زیادی بر بهره دهی و فقر داشته است، لیکن هنوز معلوم نیست که این عامل توانسته باشد تفاوت موجود میان دستاوردها و پیشرفتهای حاصل از آموزش و تحصیل را کاهش داده باشد. مطالعه ای در برزیل نشان داد که اهمیت تفاوت های موجود در میزان دستاوردهای آموزشی از نظر تأثیر گذاری بر سطح نابرابری درآمدها، از ۳۵ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۴۶ درصد در ۱۹۷۰ رسیده است (Langoni, 1973). افزون بر این، نرخ ثبت نام در مقاطع ابتدایی برخی کشورهای آفریقا، کاهش داشته است که بارزترین نمونه آن، کشور تانزانیاست و این در حالی است که آزاد کردن ورود بخش خصوصی به عرصه آموزش و پرورش، توانسته است نرخ ثبت نام در مقاطع متوسطه و عالی را از طریق پشتیبانی مالی توسط بخش خصوصی، افزایش دهد. شاید این عوامل در برهم زدن وضعیت نابرابری در درازمدت، بی تأثیر نباشد. با این همه، در مقاله حاضر اعتقاد بر این است که شاید عوامل و علل سنتی نابرابری نتواند افزایش نرخ نابرابری در بسیاری از کشورهای اطمینانی دو دهه اخیر توجیه کند و در این بین، احتمال می رود عوامل جدیدتری، که در بخش بعدی بدانها اشاره خواهد شد، نقش بیشتری داشته باشند.

فصل سوم: تبیین علل افزایش نابرابری در برهه های اخیر: تغییر و تحول در خط مشی ها

برخی از علل و عوامل جدید، نظیر فن آوری، که در افزایش نرخ نابرابری نقش داشته اند، خارج از حیطه کنترل سیاستگذاران قرار دارند. اولین و مهمترین این عوامل، ظهور فن آوریهای جدیدی است که به مراتب بیشتر از فن آوریهای قدیمی به مهارت و تخصص نیاز دارند. دوم، استفاده از فن آوریهای اطلاعاتی و اطلاع رسانی توانسته است ضمن کاهش هزینه نظارت بر عملکرد کارگران غیر ماهر، میزان کم کاری و طفره

رفتن از کار توسط کارگران را تقلیل و با قطع و کاهش امتیازات حقوقی این گروه از کارگران، نیل به درجه مناسب کارآیی را امکان پذیر سازد. به همین دلیل، تفاوت میان حقوق و دستمزد کارگران در بخشهایی که از این فن آوریها استفاده می کنند، روبه افزایش نهاده است. سود کاربرد فن آوریهای اطلاعاتی جدید به جای نیروی انسانی، به ویژه در بخش خدمات، بیکاری را دامن می زند. چهارم، پیشرفتهای حاصله در زمینه فن آوریهای اطلاعاتی، خدماتی را که قبلاً غیر قابل دادوستد بودند، به خدمات بین المللی قابل دادوستد تبدیل کرده است؛ که از آن جمله می توان خدمات داده پردازی و حسابداری را نام برد. این وضعیت اگرچه می تواند در کشورهای کم درآمدی که دارای نیروی کار تحصیل کرده اند، ایجاد شغل کند ولی در کشورهای پیشرفته، باعث افزایش نرخ بیکاری می شود.

با این حال به نظر می رسد بخش اعظم افزایش نرخ نابرابری ناشی از تغییر و تحول در سیاستهای اقتصادی و ایدئولوژی باشد که از آزادسازی و جهانی کردن اقتصاد ضرفداری می کنند. البته تأثیرات ناشی از این عوامل را نمی توان به راحتی تعمیم داد، زیرا مسیر و جهت تأثیر این عوامل، به ترکیب خاص سیاستها و شرایط حاکم بر هر کشور، بستگی دارد. اما در این راستا، حقایق انکارناپذیری وجود دارد که حضورشان در همه موارد، قطعی است.

فرایند تثبیت و اصلاح ساختاری

دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، شاهد رشد ناگهانی و شدید برنامه های اصلاح ساختاری بود که از سوی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، توصیه می شد. در اینجا تأثیرات تعدادی از این اقدامات مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

تورم زدایی و سهم عوامل

اقدامات به عمل آمده در جهت مدیریت تقاضاها توانسته است ضی سانیان اخیر، سیاستهای تثبیت را تقویت کند. تمهیداتی نیز در جهت برانگیختن روند عرضه در همین مدت اتخاذ شده است، ولی به بار نشستن این گونه تلاشها عموماً به زمان و منابع بیشتری نیاز دارد. از طرفی، شانس موفقیت این اقدامات در کشورهایی که از اقتصاد، نهادها و زیرساخت های ضعیف رنج می برند کمتر است. از این رو، رسیدن به مرحله تثبیت، غالباً کاهش میزان یارانه ها در زمینه مواد غذایی، سوخت و دیگر مایحتاج اساسی، کاهش میزان اشتغال در بخش عمومی، تقلیل دستمزدهای بخش عمومی و دیگر اقدامات ضد تورمی را طلب می کند.

همان گونه که خود صندوق بین المللی پول اذعان دارد، این رهیافت اگرچه نتایج سریعی از نظر ایجاد توازن در اقتصاد کلان به بار آورده است، ولی رکودهایی را با طول زمان متفاوت نیز به دنبال داشته (IMF، 1991) که موجب بروز نتایج و عواقب منفی در زمینه توزیع بوده است. کشورهای توسعه یافته برخلاف کشورهای در حال توسعه، در طول دوره های رکود، با افزایش نابرابری و در خلال دوره های بهبود و شکوفایی، با نزول نابرابری روبه رو می شوند. در کشورهای صنعتی، رکود اقتصادی، سودها و منافع را بیشتر از دستمزدها تحت تأثیر قرار می دهد. این امر عمدتاً بدان جهت است که دستمزدها در این گونه کشورها فاقد انعطاف پذیری لازم است و همچنین به این دلیل که در کشورهایی که دارای شبکه های امنیت اجتماعی پیشرفته ای هستند بخش اعظم درآمد دستمزدی از دست رفته بحران می کنند. برعکس در کشورهای با

درآمد متوسط، دستمزدهای دارای اعصاب‌پذیری نژادی و شبکه‌های اجتماعی، فاقد توسعه‌یافتگی لازم است. به همین دلیل، در این کشورها، چون دستمزدها سریعتر از سرانه تولید ناخالص داخلی و سودها، افت می‌کند، نسبت درآمدها، سیر نژادی پیدا می‌کند و نابرابری در نرخ توزیع درآمدها، سیر صعودی به خود می‌گیرد. این تأثیر ممکن است در کشورهایی که دستمزدها بیشتر وابسته به اقتصاد زراعی و بخش غیررسمی است، رونق متفاوتی داشته باشد. صندوق بین‌المللی پول با شواهد تجربی گوناگونی در زمینه و حمایت اوضاع توزیع درآمد بر اثر رکود اقتصادی، مواجه بوده است و به همین دلیل دریافته است که روند تثبیت‌سازی می‌تواند تغییر و تحولاتی را در پرداخت‌های عامل دستمزدها (به دنبال داشته باشد؛ تغییراتی که اگرچه ممکن است از دیدگاه برابری و ایجاد مساوات، نامناسب به نظر رسد، ولی می‌تواند برای نیل به مرحله مشخصی از رشد و توازن در پرداخت‌ها و دستمزدها، سودمند باشد (Johnson and Salop, 1980).

تضعیف ارزش پول، نابرابری بین شهر و روستا و توزیع درآمد در بخشهای شهری و روستایی

هدف برنامه‌های اصلاح ساختار این است که بانه کارگیری اقداماتی نظیر تعیین قیمت‌های تشویقی، تضعیف ارزش پول ملی و آزادسازی تجارت، درآمدهای زراعی را در مقایسه با درآمدهای شهری افزایش دهد. با این وصف، هنوز شواهد روشنی در دست نیست که نشان دهد این اقدامات در تمام موارد توانسته است به بهبود رابطه مبادله به بخش کشاورزی منجر شود؛ زیرا این امر عمدتاً به میزان اولویت تولیدکنندگان در بهره‌گیری از عواید تضعیف ارزش پول ملی، کارایی تجارت خصوصی و حذف بازارهای نهاده‌ای که غالباً با نوعی بهبود در رابطه مبادله بخش کشاورزی همراه است و نیز دگرگونی در قیمت‌های جهانی، بستگی دارد. افزون بر این، در صورتی که درجه تمرکز اراضی، بالا و بازارهای اعتبار و بیمه‌گذاری، ناقص باشد، بهبود قیمت‌های کشاورزی ممکن است دامنه نابرابری در روستا را تشدید کرده و نتیجه‌ای جز کاهش اندک و جزئی فقر، به دنبال نداشته باشد. این پدیده در سالهای دهه ۱۹۸۰ در برزیل، ونزوئلا، اتیوپی، کوبا و تانزانیا روی داد. سیاستهایی که با هدف از بین بردن شکاف بین شهر و روستا طراحی می‌شوند، چنانچه اقداماتی نظیر توزیع عادلانه‌تر زمین، گزاتر کردن بازارهای روستایی و میزان وابستگی به صادرات مواد خام سنتی کمتر باشد، تأثیر مطلوبتری از خود برجای خواهند گذاشت. در غیر این صورت، سیاست‌های اصلاحی نه تنها از شانس کمتری برای بهبود بخشیدن به کیفیت توزیع درآمد در مناطق روستایی برخوردار خواهد بود، بلکه ممکن است علاوه بر گسترش همه‌جانبه نابرابری و ایجاد تأثیرات منفی بر محورمان شهری سکه کالاهای غیرقابل مبادله تولید می‌کنند و شدیداً از افزایش قیمت کالاهای اساسی صدمه می‌بینند. موجبات قطع کمک‌های بازارهای و رکود بخش تولیدکننده کالاهای غیرقابل مبادله را نیز فراهم آورد.

جهانی کردن اقتصاد و آزادسازی تجارت

برخی صاحب‌نظران نظیر «وود» (Wood, 1994) معتقدند بین یک سوم تا یک دوم افزایش نرخ نابرابری در کشورهای OECD از دهه ۱۹۷۰ به بعد تاکنون و نیز کاهش شمار روزافزون صادرکنندگان کالاهای صنعتی، ناشی از روند جهانی کردن اقتصاد بوده است؛ هرچند که شواهد موجود، خلاف این ادعا را نشان می‌دهد (Jong II, 1998). ضیق این نظر، رشد و گسترش صادرات صنعتی در کشورهای فقیر، نیاز به نیروی کار غیرماهر (اما با سواد) را در مقایسه با دیگر انواع کارگران (ماهر و بی‌سواد)، افزایش می‌دهد و بدین ترتیب، تفاوت موجود بین دستمزدهای حقوق کارگران ماهر و غیرماهر، کاهش می‌یابد؛ اگرچه نباید فراموش کرد که

براین اساس، فاصله بین این دو گروه، با کارگران غیر ماهر و بی سواد، عمیق تر می شود. این نظریه، به خصوص در مورد کشورهای در حال توسعه، از قدرت توجیهی کاملی برخوردار نیست. در حالی که در نظریه های سنتی تجارت، پیش بینی می شد نرخ نبرابری در آن دسته از کشورهای در حال توسعه که سیاست آزادسازی را پیش می گیرند کاهش یابد، اما نظریه جدید و نیز شواهد و قرائن موجود حکایت از آن دارد که نابرابری در درآمدها حتی پس از پشت سر گذاشتن دوران آزادسازی، همچنان سیر صعودی دارد. یکی از علل عمده این امر، وارد کردن فن آوریهای پیشرفته در سطح جهان است که موجبات افزایش بازده بواسطه بکارگیری نیروی کار ماهر و کاهش تقاضا برای نیروی کار غیر ماهر را (که تعدادشان در سطح محلی کم نیست) فراهم آورده است. برای نمونه، آزادسازی تجارت در کشورهای دارای درآمد متوسط، اثر توزیعی مختلطی را به دنبال داشته است. در امریکای لاتین، اصلاحات اخیر در این زمینه با افزایش نرخ نابرابری در دستمزدها همراه بوده است؛ زیرا پذیرش و به خدمت گرفتن فن آوریهای وارداتی نوین، نیاز بخش تولیدکننده محصولات قابل مبادله را به نیروی کار غیر ماهر، کاهش داده است. افزون بر این، تفاوت بزرگ میان امریکای لاتین دهه ۱۹۹۰ و آسیای شرقی دهه ۱۹۶۰، عبارت از ظهور فشارهای رقابتی بواسطه افزایش تعداد کشورهای کم درآمد فعال در امر صادرات آسیا، نظیر چین، هند، اندونزی و پاکستان، پس از روی آوردن به سیاست آزادسازی، است. صادرات تولیدی این کشورها از زمان آزادسازی تجارت تاکنون، به سرعت روبه افزایش بوده است. در نتیجه، چون کشورهای امریکای لاتین قادر نبودند بیش از این از مزایای رقابت در بازارهای صادراتی کالاهای کاربر استفاده کنند، ناچار شدند به سوی صادرات مبتنی بر نیروی کار ماهر روی آورند؛ یعنی عرصه ای که آنان را در رقابت شدید با کشورهای OECD قرار می داد و این، عمده ترین سیاست اقتصادی برای کشورهایی است که آزادسازی را یکی از راههای کاهش نابرابری شدید اولیه و اجتناب از رودررویی با مشکل سیاسی ناشی از توزیع مجدد، قلمداد می کنند.

سیاست گذاری نرخ بهره، آزادسازی مالی و افزایش رانتهای مالی

قبل از انفجار مشکل بدهکاری امریکای لاتین در ۱۹۸۰، بخش عظیمی از بدهیهای کشورهای در حال توسعه، را وامهای خارجی تشکیل می داد، اما پس از این دوره، دولتها به سوی اتخاذ وام از بازارهای قرضه داخلی روی آوردند. این تغییر سیاست، نرخ بهره ها را به سرعت بالا برد. تغییری که بواسطه افزایش های وسیع در نرخ های بهره در کشورهای بحران زده، آزادسازی بخش مالی محمی و تغییر مسیر تأمین مالی کسری بودجه از وام گیری از بانک مرکزی به بازار قرضه داخلی بافتار بیشتری روی و گشت. آزادسازی مالی در داخل باعث شد که نرخهای واقعی بهره از یک ارزش در حدود ۳ تا ۳ درصدی یا از ارزش اعتباری منفی (به نرخهای به مراتب بالاتر و حتی ۲ رقمی، در خلال دهه های ۸۰ و ۹۰ تبدیل شود. بدین ترتیب، بهره های پرداختی به وامهای عمومی، روز به روز سهم بیشتری از هزینه های عمومی را جذب خود می کرد و این در حالی بود که بازپرداخت وامهای خصوصی نیز سیر صعودی به خود گرفته بود. برای نمونه، در کانادا، ایالات متحده و انگلستان، نرخ واقعی بهره از متوسط یک درصد در سال ۱۹۷۶ به حدود ۵ تا ۶ درصد در دوره ۱۹۸۲-۸۴، افزایش یافت (Atkinson, 1998a). این در حالی بود که در ایتالیای نرخ واقعی بهره، از ۱۳ درصد کمتر نبود؛ یعنی این نرخ که در سال ۱۹۷۶ معادل ۶ درصد بود، در سال ۱۹۹۳، ۷ درصد افزایش یافت.

در کشورهای در حال توسعه که ناچرز بودند هزینه‌های مترتب بر حمل بیمه‌های پر مخاطره را نیز متقبل شوند. افزایش نرخ بهره، سودی به مراتب بزرگتر و آشکارتر داشت. در نتیجه، طوفانی نکشید که نرخ بهره‌های پرداختی به بدهیهای داخلی عمومی و خصوصی، به سرعت رفته فزونی نیابد. در همین حال، بر اثر رشد روزافزون بدهیهای مالی بانکی، ضمانتهای عمومی بانکهای داخلی و بین‌المللی، به یک «خطر اخلاقی» تبدیل شد و درآمد محدود بخش عمومی را که از رهگذر مالیات بر درآمد کار یا مالیات مصرف به دست می‌آمد به جیب نخبگان مالی، سرازیر کرد.

اوضاع آشفته مالی و حجیم شدن بخش مالی (که اصطلاحاً از آن به عنوان «مالی کردن» اقتصاد یاد می‌شود) افزایش چشمگیر در میزان بازدهی سرمایه، انباشته شدن بدهی عمومی، افزایش سهم اختصاصی از تولید ناخالص داخلی به درآمدی غیر دستمزدی، ظهور ضمه‌های جدید از «رانت‌گیران»^۱ و در نتیجه افزایش همه‌جانبه نابرابری را به دلیل داشت، از ۱۹۸۰ به بعد، در کشورهای مجموع ۷ کشور عضو «گروه هفت»^۲، گرایش به سمت درآمدهای غیر از محل کار (درآمدهای غیرکاری) وجود داشته است. این گرایش در ایتالیا، ژاپن و آلمان غربی، معادل ۵ درصد یا بیشتر و در فرانسه، حدود ۱۰ درصد افزایش داشته است (Atkinson, 1998b).

خصوصی سازی و توزیع داراییهای صنعتی

افزایش ناگهانی تجمع سرمایه نیز می‌تواند نابرابری و تفاوت درآمدها را چه در کشورهای در حال گذار و چه در سایر کشورها، از خود متأثر سازد. شواهد تجربی، حکایت از انبوه مشکلات و مسائل در این خصوص دارد؛ ولی به نظر می‌رسد گرایش به این سمت، همچنان ادامه داشته باشد (Cornia, 1996). Honkkila, 1997). افزایش نرخ نابرابری داراییها در این کشورها غالباً از طراحی غلط و غیراصولی برنامه‌های خصوصی سازی ناشی می‌شود؛ زیرا طراحی نادرست سیاستها در این زمینه باعث می‌گردد دارائیهای دولت پیشین، در اختیار یک عده از مدیران قبلی و یا نخبگان و مقامات نالایق مالی جدید قرار گیرد؛ که نمونه بارز و عینی آن، روسیه است. در نتیجه، پس از الغای قوانین اشتراکی در این گونه کشورها، این دارائیها با حقوق مالکیت زمین و حقوق توده‌های محروم و فقیری که معمولاً کمتر قادر به دفاع از حق و حقوق خود هستند، خنط می‌شود (مانند کینه بیسائو و موزامبیک). اما، به نظر می‌رسد خصوصی سازی دارائیها در چند کشور نیز نتایج مشابهی به دنبال داشته است؛ هر چند که این نتایج ممکن است از نمود کمتری برخوردار بوده باشد. البته در این مورد نمونه‌هایی چند از برنامه‌های خصوصی سازی وجود دارد که از نظر توزیع دارایی، دارای روند مطلوب بوده‌اند، که از آن جمله می‌توان توزیع گله‌های اشتراکی گاو در مغولستان و نیز توزیع اراضی دولتی در ارمنستان و رومانی را نام برد.

تغییر و دگرگونی در نهادهای بازار کار

در این اواخر، تقریباً در همه جای جهان، روند نابرابری در عواید و درآمدها، سیر صعودی داشته است؛ که این امر را می‌توان به عدم کفایت سیاستهای آموزشی گذشته و یا بازدهیهای فزاینده آموزش نسبت داد. در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نیز تحول عظیمی در نهادهای کار صورت گرفت. ایجاد انعطاف‌پذیری بیشتر در

1. Rentiers.

۲- منظور، هفت کشور صنعتی و پیشرفته جهان است که از آنها به عنوان «G7» یاد می‌شود. (م).

دستمزدها، کاهش قوانین و مقررات دست‌وپاگیر، تضعیف حداقل میزان دستمزد، کاهش قدرت اتحادیه‌های کارگری و جابه‌جایی بیشتر نیروی کار، از جمله کرایشهای عمومی در این راستا بوده است. حدود ۲۰ درصد از افزایش نرخ نابرابری عواید در امریکا به کاهش میزان حمایت از اتحادیه‌ها نسبت داده می‌شود (Gottsholed and Smeeding, 1997). سیر نزولی حداقل میزان دستمزد به نسبت میانگین دستمزدها در اروپای شرقی، امریکای لاتین و ایالات متحده، راننده‌ای بسیار نزدیک و تنگاتنگ با افزایش نرخ نابرابری در این کشورها دارد. برای نمونه، حدود ۳۰ درصد افزایش نرخ تمرکز عواید در امریکا، ناشی از کاهش حداقل میزان دستمزد بوده است. در کشورهایی که دارای قوانین بازار کار هستند و نظامهای تأمین اجتماعی آنها فقط کارگران بخش رسمی را تحت پوشش قرار می‌دهد و هنوز بین حقوق‌ها و دستمزدها، تفاوت و نابرابری زیادی وجود دارد، تأثیر ناشی از تضعیف قوانین حاکم بر بازار کار، نمود کمتری دارد؛ که از جمله این کشورها برای نمونه می‌توان آرژانتین و هند را نام برد. در این کشورها، کاهش حجم بخش سرمایه‌بر رسمی می‌تواند از نظر اشتغال کلی دارای تأثیر توزیعی سودمند و مفیدی باشد.

تغییر و دگرگونی در نظامهای مالیات و انتقال: تضعیف نقش دولت در فرایند باز توزیع (توزیع مجدد)
مطالعات گذشته درخصوص خالص اصابت مالی مالیاتهای دولت و عملیات هزینه‌ای، در شمار زیادی از کشورهای در حال توسعه نشان داد که دولتها در روند باز توزیع درآمد از گروهها و طبقات بالاتر به پایین‌تر، نقشی مثبت داشته‌اند؛ هرچند که این نقش ممکن است محدود بوده باشد (Tanzi, 1974, De Wolf, 1975). ارزیابیهای اخیر از کشورهای صنعتی نیز نتایج مشابهی را نشان می‌دهند. در کشورهای کم‌درآمد که دارای پایه مالیاتی ضعیفی هستند (و وجود مقامات و نخبگان منفعت‌طلب، این شرایط را وخیم‌تر نیز می‌کند) فضا برای باز توزیع درآمد از طریق بودجه، بسیار محدود است. برعکس، در کشورهای دارای درآمد متوسط و بالا، که قبلاً دارای اقتصاد سیاسی ضعیفی بوده‌اند، محدوده یا فضا برای توزیع مجدد، بازتر است. طی دو دهه گذشته، نظامهای مالیات و پرداخت‌های انتقالی، نه تنها در جهت نیل به تکمیل و کارایی بیشتر، ساده‌تر شده‌اند، بلکه ضمن حرکت به سمت درجه پایین‌تری از توزیع مجدد، مدام در پی منفعت‌رسانی به هزینه‌های عمومی بوده‌اند. اگرچه چنین رویکردی هدفی می‌نواند به بهبود وضع توزیع یارانه‌ها کمک کند، ولی از آنجایی که اجرای چنین سیاستی غالباً باعث نادیده گرفتن شمار زیادی از محرومان واجد شرایط می‌شود، این رویکرد در عمل ممکن است، اوضاع کلی توزیع را وخیم‌تر سازد. برای نمونه، حذف کلی یارانه‌ها در مورد مواد غذایی (که معمولاً به صورت ضعیفی هدف‌گذاری شده است) تقریباً در بیشتر موارد باعث وخیم‌تر شدن وضعیت توزیع شده است؛ چرا که در تعیین میزان یارانه‌ها، بیشتر، درآمد کلی افراد محروم و فقیر مدنظر قرار می‌گیرد، نه درآمد افراد غیرفقیر. اگر چه تاکنون هیچ تحلیل تجربی جامعی از دگرگونیها و تغییرات حاصل در نظامهای مالیات و پرداخت‌های انتقالی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در دست نیست، ولی در بسیاری از کشورها، از نظر سطح، ترکیب و انتقال هزینه‌های عمومی، تغییراتی صورت گرفته است که احتمالاً موجب تضعیف و یا حتی معکوس شدن نقش دولت در فرایند باز توزیع شده است و همین امر موجبات وخیم‌تر شدن وضعیت توزیع درآمد پس از مالیات و انتقالها را فراهم کرده است.

آیا نابرابری می‌تواند برای رشد اقتصادی و کاهش فقر، مفید باشد؟ در حالی که در نظریه‌های پیشین پیرامون رشد ادعا می‌شد بین نابرابری و رشد، رابطه مثبت وجود دارد (Harrod, 1948, Pasinetti, 1962) تحقیقات به عمل آمده طی دهه گذشته، حکایت از آن دارد که باید در مورد رابطه بین نابرابری و رشد، تجدیدنظر کلی به عمل آید؛ زیرا نابرابری بیش از حد، می‌تواند برای رشد بسیار خطرآفرین باشد. در اینجا راه‌هایی که نابرابری می‌تواند از طریق آنها روند رشد و فقرزدایی را تحت تأثیر قرار دهد، به اختصار مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

● تمرکز شدید زمین، کند شدن آهنگ رشد کشاورزی را به دنبال دارد. شواهد عدیده‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد در آن دسته از کشورهای در حال توسعه که دارای نیروی کار مازاد هستند، با افزایش مساحت مزرعه، متوسط تولید در هکتار، کاهش می‌یابد. زیرا خرده‌مالکان در مقام مقایسه با عمده‌مالکان، هم از حجم کار خانوادگی و هم از نهاده‌های تولید خانگی سبب‌آزای هر هکتار بیشتر استفاده می‌کنند. اگرچه بر فرایندهای بازاریابی، عمل‌آوری و تبدیل و حمل و نقل، صرفه‌جوییهای مقیاس حاکم است، اما می‌توان با ایجاد ارتباط اثربخش بین خرده‌مالکان و نهادهای مناسب (مانند بازار یا تعاونی) این جریانات را به سمت دلخواه هدایت کرد. تمرکز شدید زمین، معمولاً حاصل روند سلب مالکیت از دهقانان در طول تاریخ یا نتیجه سیاستهای شکست خورده و ناموفق اشتراکی بوده است، نه پیامد و نتیجه جریان حاکم بر بازار.

● تمرکز شدید زمین می‌تواند برای محیط‌زیست و روند توسعه پایدار، عواقب منفی به دنبال داشته باشد. تمرکز بیش از حد دارایی و رواج خوش‌نیشینی (بی‌زمین بودن) افراد فقیر ممکن است آنان را وادار سازد به رفتارهای اقتصادی غیر معقولی نظیر بهره‌برداری بیش از حد از منابع جنگلی، فرسوده کردن اراضی زراعی و چرای مفرط، روی آوردن و بدین ترتیب، آهنگ رشد را در درازمدت، کند سازند.

● نابرابری زیاد، راه پیشرفت در آموزش و پرورش را سد می‌کند. وقتی درجه نابرابری، بالا باشد مقامات حکومتی طبیعتاً علاقه‌ای به مالیات گرفتن از نخبگان نشان نمی‌دهند. در چنین شرایطی، هزینه عمومی، پایین بوده و فقط عده اندکی، از منابع و امکانات لازم برای تأمین سرمایه‌گذاری در امور آموزشی و بهداشتی برخوردارند. بر این اساس، نرخ تشکیل سرمایه انسانی و رشد اقتصادی در چنین شرایطی به مراتب پایین‌تر از شرایطی است که در آن، توزیع درآمد، روند عادلانه‌تری دارد.

● نابرابری شدید درآمدها، باعث صدور بیشتر کالاهای تجملی می‌شود و برای رشد، چندان مطلوب و خوشایند نیست. تجربه امریکای لاتین و آفریقا در دهه ۱۹۶۰ نشان داد که افراد مرفه و ثروتمند بیشتر به مصرف کالاهای وارداتی گران‌قیمت تمایل دارند و این، واقعیت است که می‌تواند توازن موجود در وضعیت پرداختهای یک کشور را برهم زند. از این رو، الگوی رشد مبتنی بر توزیع برابر درآمدها، نسبت به الگوی رشد نابرابر، گرایش به سمت مصرف کالاهای وارداتی را کمتر می‌کند.

● نابرابری شدید در دستمزدها، انگیزه‌های لازم برای روی آوردن به کار را تضعیف کرده، هزینه نظارت بر کار و کارگران را افزایش می‌دهد. در حالی که رعایت بیش از حد اصل برابری و مساوات در تشکلهای اقتصادی کشورهای سوسیالیستی سابق، منجر به کاهش میزان بهره‌وری و بازدهی کار می‌شد، تفاوت دستمزدها بدون در نظر گرفتن میزان سواد و تحصیلات و قابلیت‌های فردی نیز می‌تواند انگیزه‌های کاری را

● نابرابری شدید می‌تواند مانعی بر سر راه کاهش نرخ باروری و تولیدمثل باشد. تمرکز شدید درآمدها، احتمالاً بر اثر تأثیرگذاری منفی بر آموزش زنان و یا به علت عدم استقبال کامل از سیاستهای تنظیم خانواده، سیر نزولی نرخ مولید و باروری را کند می‌سازد.

● نرخ بالای نابرابری، موجب بی‌ثباتی اقتصاد کلان و بروز مشکلات ناشی از پرداخت اصل و فرع و در نتیجه، مانع سرمایه‌گذاری خارجی می‌شود. در نهایت، حکومت‌هایی که مایل نیستند هزینه برنامه‌های اجتماعی را از طریق وضع مالیات بر گروه‌های پردرآمدتر تأمین کنند، ممکن است به سوی سیاستهای تورم‌زا و یا اخذ وام‌های سنگین از بازارهای سرمایه‌ای روی آورند. شواهد و قراین نشان می‌دهد این‌گونه کشورها نسبت به کشورهایی که اصل مساوات در درآمدها را بیشتر رعایت می‌کنند، در بازپرداخت اصل و فرع وام‌های بین‌المللی خود، بیشتر دچار تأخیر می‌شوند. امریکای لاتین و فیلیپین، نمونه‌های گویای این پدیده در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به‌شمار می‌آیند. این امر به نوبه خود، مشکلاتی را از نظر ثبات و اعتبار سیاسی به بار می‌آورد که موجب فرار سرمایه‌های داخلی و خارجی و تضعیف رشد اقتصادی می‌شود. بی‌ثباتی سیاسی، به طرق مختلف، از جمله خطر احتمالی یا عملی سلب مالکیت از دارایی و سرمایه، خود را در اقتصاد نشان می‌دهد.

فصل پنجم: جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این مبحث گفته شد که رعایت بیش از حد اصل برابری در نظام سوسیالیستی سابق، موجب افت آهنگ رشد و نزول و رکود سطح زندگی مردم می‌شد. با این حال، تمرکز شدید دارایی و درآمد نیز که از دیرباز و به‌طور سنتی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، رواج داشته، مانع رشد اقتصادی و توسعه انسانی بوده است. در عین حال، سیاستهای مبنی بر متحول ساختن ناگهانی وضعیت برابری درآمدها که در خلال دو دهه گذشته از سوی کشورهای دارای شرایط اقتصادی متفاوت دنبال شده، احتمالاً دارای آهنگی ضد رشد و یقیناً ضد فقر بوده‌اند. از این رو لازم است یک «دامنه نابرابری کارا» تعیین شود که در آن، رشد در مقابل نوسانات حاصل در روند نابرابری درآمدها، ثبات خود را به گونه‌ای حفظ کند که بیشینه‌سازی در هر دو جهت، یعنی روند رشد و روند فقرزدایی را ممکن سازد. در این راستا، همچنین ضرورت دارد سیاستهایی اتخاذ شود که قادر باشند نابرابری را در حدی مطلوب، حفظ کنند. نکته مهم در راستای دستیابی به چنین سیاستهای بهینه‌ای آن است که نباید تنها به «سیاستهای باز توزیعی سنتی» نظیر اصلاحات ارضی، تجدیدنظر در قراردادهای مالکیت موقت و گسترش زمینه برای دسترسی به آموزش، بسنده کرد. این سیاستها اگرچه علی‌الخصوص برای محرومان روستایی و کارگران شاغل در بخش غیررسمی، اهمیت زیادی دارند، ولی قادر نیستند برخی از عوامل و مایه‌های جدید نابرابری، نظیر تراکم اصولی و قاعده‌مند سهم کار، تضعیف نهادهای کار، خصوصی‌سازی [بازارهای] داخلی، افزایش رانتهای مالی، کاهش نقش نظام مالیات و پرداخت‌های انتقالی در فرایند باز توزیع، تمرکززدایی مالی نامتوازن و سیاستهای توسعه منطقه‌ای را (که به نظر می‌رسد بی‌ارتباط با تغییر سیاستها در راستای اجماع و اشنگتن نباشند) کنترل کنند.

- Ahluwalia, Montek (1976). 'Income Distribution and Development: Some Stylized Facts'. *The American Economic Review*, Vol. 66, No. 2.
- Altimir, Oscar (1996). 'Economic Development and Social Equity'. *Journal of Interamerican Studies and World Affairs*, Summer/Fall 1996.
- Altimir, Oscar and Sebastian Pinera (1979). 'Analysis de Descomposiciones de la Disigualdades de Ingresos en America Latina', cited in Fiszbein and Psacharopoulos (1992).
- Atkinson, Anthony (1998a). 'Equity Issues in a Globalizing World: the Experience of OECD Countries'. Prepared for the Conference on Economic Policy and Equity. IMF, June 8-9, 1998 Washington D.C.
- Atkinson, Anthony (1998b). 'The Changing Distribution of Income: Evidence and Explanations', mimeo. Lecture in Honour of Professor Kurt W. Rothschild. University of Linz, October 1998.
- Boltho, Adrea (1997). 'Growth, Public Expenditure, and Household Welfare in Industrialized Countries', in Giovanni Andrea Cornia and Sheldon Danziger (eds.) *Child Poverty and Deprivation in Industrialized Countries: 1945-1995*, Oxford: Clarendon Press.
- Brandolini, Andrea (1998). 'A Bird's Eye View of Long-Run Changes in Income Inequality', mimeo. Banca d'Italia, Rome.
- Cornia, Giovanni Andrea (1994). 'Poverty in Latin America in the Eighties: Extent, Causes and Possible Remedies'. *Giornale degli Economisti e Annali di Economia*, July-September 1994.
- Cornia, Giovanni Andrea (1996). 'Transition and Income Distribution: Theory, Evidence and Initial Interpretation'. *WIDER Research in Progress*, No. 1, Helsinki: UNU/WIDER.
- Deininger, Klaus and Lyn Squire (1996). 'A New Data Set Measuring Income Inequality'. *The World Bank Economic Review*, Vol. 10, No. 3.
- De Wulf, Luc (1975). 'Fiscal Incidence Studies in Developing Countries: Survey and Critique'. *IMF Staff Papers*, Vol. 22(1): 61-131.
- ECLAC (1991). 'Nota sobre el desarrollo social en America Latina', *Notas sobre la economia y el desarrollo*, No. 511/512 (July). Santiago, Chile: United Nations Economic Commission for Latin America and the Caribbean.
- Gottschalck, Peter and Timothy Smeeding (1997). 'Cross-National Comparison of Earnings and Income Inequality'. *Journal of economic Literature*, June.
- Harrod, Roy (1948). *Towards a Dynamic Economies*, London: McMillan.
- Honkkila, Juha (1997). Privatization, Asset Distribution and Equity in Transitional Economies. *UNU/WIDER Working Papers*, No. 125, Helsinki: UNU/WIDER.
- Johnson, Otomunde and Joanne Salop (1980). 'Distributional Aspects of Stabilization Programmes in Developing Countries', *IMF Staff Papers*, Washington D.C.: IMF.
- Jong-II, You (1998). 'Income Distribution and Growth in East Asia', in *Journal of Development Studies*, Volume 34, No. 6.
- Langoni, G.C. (1973). *Distribucão de Renda e Desenvolvimento Economico no Brasi*, Rio de Janeiro: Ed. Expressao e Cultura.
- Li, Hongyi, Lyn Squire and Heng-fu Zou (1998). 'Explaining International and Intertemporal Variations in Income Inequality'. *The Economic Journal*, Vol. 108, No. 446.
- McKinley Terry and Mark Brenner (1998). 'Rising Inequality and Changing Social Structure in China: 1988-95'. mimeo, Helsinki: UNU/WIDER.
- Milanovic, Branko (1998), *Income, Inequality, and Poverty during the Transition from Planned to Market Economy*, Washington D.C.: The World Bank.
- Pasinetti, Luigi (1962). 'Rate of Profit and Income Distribution in Relation to the Rate of Economic Growth', *Review of Economic Studies*, Vol. 29.

- Ping, Zhan (1997). 'Income Distribution during the Transition in China'. **UNU/WIDER Working Papers**, No. 138. Helsinki: UNU/WIDER.
- Sawyer, Malcolm (1976). 'Income Distribution in OECD Countries', **OECD Economic Outlook**, July. Paris: OECD.
- Sachs, Jeffrey and Andrew Warner (1995). 'Natural Resource Abundance and Economic Growth'. **NBER Working Papers**, No. 5398.
- Tanzi, Vito (1974). 'Redistributing Income Through the Budget in Latin America'. **Banca Nazionale del Lavoro Quarterly Review**.
- Tanzi, Vito and Ke-Young-Chu (1998) (eds.). '**Income Distribution and High Quality Growth**', Cambridge, Mass, and London: The MIT Press.
- Thirsk, Wayne R. (1990). 'Recent Experience with Tax Reform in Developing Countries'. **Ricerche Economiche**, Vol. XLIV, No. 2-3: 32-48.
- UNCTAD (1997). '**Trade and Development Report**', Geneva: UNCTAD.
- Wood, Adrian (1994). '**North-South trade, Employment and Inequality**', Oxford: Clarendon Press.
- World Bank (1992). 'China: Strategies for Reducing Poverty in the 1990s', **World Bank Country Study**, Washington D.C: World Bank.